

ایشان مخالف بود قضا را یکی مرضی شده بود بعد از چند روز تعفن کرد و دیگری در  
 قید حیات بود و آن عذاب و حافی سبکیت تا آنکه وی نیز میزد و از قید محنت خلاص گشت  
**فاما بحر طبرستان** که از دریای گیلان و بحر گرگان و دریای بابا بواب و بحر خزر  
 خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و <sup>۲۶۶</sup> شصت و شش فرسنگ است و  
 عرضش دو صد و شصت فرسنگ است این دریا از آبگون است و یافته بطرف دیار طبرستان  
 و بابا بواب منتهی شود و از باب سالک گویند که کوپ این دریا خطری عظیم دارد و  
 امواجش پیوسته در طم باشد و درین دریا مژده و جزو قوع نیاید و این بحر سفید جزیره  
 دارد که از آن جزایر طبرستان سیاه و سفید حاصل شود از آن ولایت مختصری است  
 در برابر موفغان و اقمشته و از کربوه سنگ بسنگ تا کنار آب ارس ولایت  
 موفغانست هوای این دریا صید گرمی بایل است و در آن گیاهی است بر شکل اد  
 که گیوه دارد حکما آن را در خل سمیات شمرده اند و حد و آن ملک تا ولایت ارس و  
 و شروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب سالک مالک شروان و شبا  
 را نیز داخل آن شمرده و در آن چند شهر است مثل تعلیس و بلیقان و سایر آن گنج و  
 برقع اما در ملکش برقع بوده برقع از بنای قدیم است و سکن در روی بعد  
 خرابی آن از روی آن تعمیر کرده و قبا و بن نیز نیز تجدید عمارت آن برداشته و نو  
 در زمان سکن در آن بوده هوای اجایت نیک است و چنانکه در سکن زمانه تعریف است  
 و هوای آن بسیار است اما این وقت از آن گل غیر خاری و از آن گل خرمخاری نمانده  
 فروان شیشه مل قبا دوست خورده با دانه و انگل از میان برود و شیشه برود

البسان حمد بن مارون اندک شهرت اعلی‌س نیز از شهرهای معروف آن است و بانی آن  
 نویسنده آن بوده و در اسپرشمه نامی بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از پنجمه  
 خاصیتی است که اگر در بوضیه دوران گذارند بوضیه پنجمه گردد و یکی معدوم شود و در تعلیر  
 حمامی بر بالای گرم ساخته اند که بغیر شش فروختن هواش در غایت گرمی است و  
 آن حمام با اهل سلام خصاص دارد و در آن بلع اهل سلام و نصاری ساکن اند چنانکه  
 از یک جانب آواز افغان السبع میرسد و از طرف دیگر آنگ ناقوس و سرحد و یار نصاری است  
 شهرت نزد خطه است دلگشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند و بحق  
 قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهر گنجه گذرانیده در آن زمین مدین  
 شده و از شعری انجالی شاعره بوده که در گنجه مشهور است و پورا تا واضح است که از گنجه است  
 و دیگری باو العلاء که استاد و خیر فانی بوده و هر دو با هم مناظرات و مشاجرات دیگر  
 این خطب بیلقان از انبیه قبادین فیروز است قلعه در غایت جسامت داشته  
 در زمانی که بلاکو خان بزن دست یافت مردش را که اکثری فضلا و سادات بودند شهادت  
 رسانید عمر آبان نگشت در صورتی که آید که لشکر ایلیانی مدنی بیلقان را محاصره کرد  
 تا یکی موصورت فتح چهره نمود چه چهرت بنجین سنگ یافت نمی شد نزدیک بود که خایه  
 خایه ترک محاصره نمایند و این باب با نصیر طوسی که ملازم شاه بازرودی بود مشوره  
 نمود نصیر گفت تا در خنایر بصورت سنگ سرشیده درون آن دراز ریز بر ساخته  
 بدرون قلعه بر سخفوق و عراوه افکندند و باین حیله آن شهر را گرفت و بر سر آفرید و بقا  
 سیات نکردند و نقش آبادی از لوح آن شهر کز لک بیداد و فساد خاک ساختند و

روضه الصفاه که است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بلیقان رود  
 و نهر برلاس را خرج نمود و در حبیب میر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آن شهر را  
 عمارت نماید بعضی مانع آمده و جوات کشند هر آینه بجز خوبی آبی اشارت فرمود تا حال  
 جاریست و آبادانی بلیقان از آن بجزولی پیوسته به تقدیر امروزه بی آبادی دارد  
 و مجیر الدین بلیقانی شاعر غیر از آن ملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن  
 بیابان است و باعث آبادیش خدین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی  
 غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرمود  
 آنها نزد این وقت که حال خوارزم است که در آن وقت چون تهمینی اسرائیل از آبادانی  
 دور افتاده آورده گذشتند و اجتماع در آن روز بوم نقد عافیت غنیمت شمرده  
 فل بر قامت نهادند و غریبانه هر کسی روی کاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از  
 احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک زارت شد کس بفرخص احوال ایشان  
 فرستاد و آن شخص چون بدان مکان رسید دید که جهت خود خانه ساخته اند و همی  
 بسیار جمع آورده اوقات بگوشت بی میگذرانیدند چون بزبان اجتماع خوردن  
 گوشت و زرم نام همیشه بوده هر آینه بخوارزم شتهای یافته چون ملک کیفیت حال  
 ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه جماعتی چهار صد  
 نفر بودند بعد از آن توالت و تناسل آن گروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد درگذشت  
 و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و کف شکنی لائالی مشهور است که وقتیکه  
 سلطان محمد بن تغلش خان شکست یافته به شهر نیکورد آمد تا صبحی هزار سوار کوه

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر باد او از شهر مرو بیرون روند بجان با  
 که دست و پا بیاضی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود کپرس پارچه زمینی را  
 که خار شتر در آن باشد متصرف گردد و سرپوشه خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم  
 خربوزه در آن شگاف گذارد و هر آینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بصلوات  
 پیوندد و این نوع خربوزه است سیباج دارد که سوراخی در او کند و صغی از وی بر آید  
 مانند غسل که از بسیار خوردن آن سستی بنده بدن واقع میشود و مضافات خوارزم  
 یکی اورگنج کبری است که در آن ملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از آنست و دیگر  
 اورگنج صغری که آنرا جبر طینه خوانند و جبر جانید از اتمبات بلاد جیوست و در فضل آن  
 احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی  
 الله علیه و سلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چکارم قصری دیدم که در حوالی آن  
 قنایلی نورانی و نغمه بود از جبریل پرسیدم که آنچه مقام است جواب داد که این شهر است  
 نزدیک بچون که است تو در آن مقام خواهی رسید پرسیدم که چون کدام است گفت  
 نه نیست که کسب گدازان بر فراش میزد و روز قیامت شهید بر خیزد دیگر کات و روز قیامت  
 و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الانا بود  
 و هر راسپ از آنجا است هر راسپ شهر است در غایت محکم و آب آنموی آنرا احاطه  
 کرده یک ماه پیش نادر داری خوارزم شاه عمر آن حصن حصین اما من خود ساخته  
 و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تا آنجا محاصره نموده تا آن  
 دست یافته و حبیب سیر آمده که لشکر مغول زیاد و دست هزار بود چون فتح نمود

و هر نضری را بیت و چهار کس حصه رسیده بود که لقبش رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز  
 در آن واقعه بفرشاهوت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم هزار سی از هزار  
 و هفتاد است هرگز ملاحظه طالت کلام ناکرده بجز آورده شود از ابوالعباس مرد  
 نقل است که من قصه او شنیده بخوارزم رفتم و اهل آن شهر پرسیدم گفتند که است  
 سال است که چون فرشتاب و نان لبیب و هیچ طعام نخورده هر چه در دای او  
 میگویند واقعی است لاجرم زیارت او رفتن زنی دیدم نیک خوی خوب که فرشته  
 دیدار ملک کرد و فروری خوش نیک گزینا به نیکو شکی کشیده بر رویا بعد  
 سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من بخاری بودم و در  
 فرزندان دوازدهم وقتی پادشاه ترک حصار کبک محاصره کرد اهل آن میل کردند که  
 بیرون روند و با کفار بخار به نمایند و اهل شهر مانع شدند گفت چندان صبر کنید که طاهر  
 عبد الله که اهل خراسان است به دو باباید اما جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون  
 انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب میرفتند و چون ایشان  
 از دیوار استابص کشیدند برگشته برینجااعت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان  
 شهید ساختند چون شب درآمد میکائیل مولای طاهرین از جبر جانیه باید و گذر  
 او بر سر که قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشهر فرستاد و شهیدان را چون گنبد رنگ  
 خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و جزع  
 بسیار کردم نظر رشتن شک چشم من بگسیت خاک و خونم یک گریخت  
 اشک و چشمم و لب چو گشت دست در با گشت در با دست سینه اشک

جگر در دم سوختم قصه مختصر کردم نگفتم یا الهی تو سب زانی که شوهر من کاسب پیشه و ربوده  
 و فوت هر روزه سر انجام منیم و چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خواب  
 شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و بزحمتم و نماز گذاردم و تضرع کنان سر سجده  
 نهادم مرا خواب برپود و خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار  
 در زمین افتان و خیزان طی آن وادی میبایم و شوهر خود را میجویم ناگاه سناوند کرد  
 که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من  
 بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت صفاداشت حضرت  
 دیدم که هرگز ندیده بودم و نه برای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی آنکه  
 کنده باشد مردم حلقه آب شسته بودند و جامه های سبز پوشیده از زبر و زوق  
 ایشان علمهای نورسید خشنیده سفره پیش فلند و طعام میخورد چون نیک نظر کردم  
 جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویه های اجتماع می میگفتم  
 از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت ای همه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با جماعت  
 طعام میخورد بعد از آن روی اهل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد  
 قدری از این طعام دهم آنچه گفتند روا باشد پس مرا با چند نان نان که در دست  
 داشت بدو نمانی دیدم در حال سفید و نرمی بطعم از غسل شیرین تریو بچری از مسکه  
 چرب تر آن نان بخوردم و گفتم برو تا در دنیا باشی نیازیست بخوردن نباشد و آنچه  
 و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شد خود را سیر طعام یافته و از آن روز ملاقات  
 و نان جایگزین و بوی طعام که می شنوم آرزو می شوم و از اولیای خود از مردم حضرت

شیخ نجم الدین کبری شیخ مجد الدین بغدادی که بزرگترین فضلای از بغداد و خوارزم بوده است  
 و آن ناحیهی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس شد سرجم از فضلا و علیا نصیر الدین  
 محمود بن مظفر و ابوالقاسم محمود ز مخشری صاحب کشف و زخمشدهی است از عمال  
 خوارزم و ابوالفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات صیر از خلفای زخمشده  
 و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود بلوچ وزیر جنگیز خان و  
 مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین او زجندی و حسامی و کورک ماوراءالنهر  
 ولایتی است در غایت معموری و آبادانی تشریف فرغانه و کاشغر و شمالیش تا شکن  
 و جنوبیش بلخ و بسجک کثرت خلایق و اقوامی غله و بسیاری میوه و فور مواسی و مملکت  
 ترجیح بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قیامت  
 و اگر شود چندان نباید و مردمش از رعیت صنایع و تجارت و سپاهیانند معادن  
 بسیار دارد و ما بین جیحون و سیحون واقعتا منبع جیحون باستقار صاحب ملک  
 و ممالک کوستان بدخشان است بقیه دیگران جبال جفانیان و جیحون درین  
 مغرب و شمال و اقمشده بعد از مضافات بسیار آب و خش بدو ضم گشته بولایت  
 قبادیان آید در آنجا آب دیگر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و آنموضع  
 نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و تبریز گشته بجزیره خوارزم منتهی شود و در  
 زیستان رود جیحون بجزیر بندد و منبج شود که چند ماه اوش و چشم مع کله  
 فیصله بر آن نشینند که مصلحتی لائق نشود در عجب البلدان آمده که بدریا  
 جیحون کوری است و بر آن درختی که در ایام مهرگان برگ آن فروریزد و در زمستان

بروی زمین بوده بعد از آن بقدرت الهی آن برگ باسفا شده طیران نمایند سیستان  
 تیروهی عظیم است و منبسط شود در کرستان جایی است که آنرا سیخون خوانند و آن آب شیرین است  
 بسیاری از ولایت را قطع نماید بجزیره خوارزم منتهی شود و سیخون بعضی صغار  
 و بعضی آب شهر خت خوانند صاحب مسالک و ممالک آن در آب چای خوانده چون  
 در الملک ماورالنهر هم قند است هر چند ابتدا از آن میانید هم قند از بلاد مغظم تورانست  
 در آثار البیاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس از آن سکندر رومی سور  
 حکم آن بسته و ضد رومی آن خطه گردید و در ختام روضه الصفا آمده که در زمان  
 سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار فارسی بود و بجز شهر و دیوار و دیوار  
 گشته چون جهان پهلوان گرشاسب بد بخار سیده گنجی یافته فرمود تا از آن گنج  
 قلعه را ساخته اند پس از آن گشتا سیابن اهراب بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته بود  
 در میان ولایت ماورالنهر و کرستان کشیده چون نوبت کند رومی رسیده در وقت  
 آن افزوده تا شمر نامی که از اهل تیغ بمن بود آن شهر را ویران گردانید و چنانکه از آن عمارت  
 اثری نگذشت پس از آن بشمر کند شتجا یافت عرب معاویه سمرقند گفت و بود  
 برین وجه توجیه کرده اند که چون ابو سیر شمر بن افریقیس بن افراسیاب مشرق  
 نهضت نمود بتخریب بلخ سده که در آن وقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در  
 بار آن شهر و مگر احداث کرد که ترکان آن شهر را بشمر کند گفتندی یعنی و بشمر شمر زبان  
 نام دیدت و بعد از آن در زبان ولید بن عبدالملک فتیب بن مسلم الباهلی از جاه  
 حجاج سمرقند را محاصره کرده بعد از پنجاه خونگن حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود



که هر سال بستگی کرده در هر سه هزار غلام تسبیح نماید و قلیبه بعد از مصالحه بر سر قند در آمده مسی  
 بساخت و هر تی که یافت در سال انداخته و آن در واقعات با بری آمده که اهل قند  
 در زمان هدایت ایشان حضرت ذوالنون رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین  
 قثم بن عباس رضی الله عنهما بران ولایت یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنهم  
 جمعین شمرده اند و بسیار کیش در قند بر کنار دروازه آهنین که بنام شاه شهرت دارد  
 واقع شده و سمرقند در زمان ضامن بن امیر تمور گورگان نوعی مسویافت که چنانچه  
 اعظم ایران و توران رحمان پذیرفت بعد از آن میرزا الغ بیگ گورگان در آباد آن  
 باقصی الغایت کوشید و در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی منع بنا کرده و ایضا  
 ظاهر بده رصدی بنا نهاد که زیج گورگانی از آن بحصول پیوسته که بحال تقوا و علم  
 استخراج مینمایند چه قبل از آن نیز ایلمانی معمول بوده در واقعات با بری که در  
 بطلیس حکیم در رصده بستن شده و پس از آن در بندستان زمان راجه گزین  
 در او جین و برار رصدی بستند که تا حال معمول بندستان آن نخب است و در  
 اسلام اول رصدی بسته شده در عهد مامون عباسی بود زیج مامونی نوشته اند بعد  
 از زمان بلا و دیگر رصدی بسته شده که در مراغه تبریز حسب حکم او رصده بنا کرده بود  
 و حکمای فلاسفه و حکمین در آنجا جمع آورده اما با تمام نرسیده بود که سال متعین  
 با تمام انجامید و در خانه روضه الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جاریست  
 که از ادشت قطوران خوانند آورده اند که در روز قیامت هفتاد هزار شهید  
 بر خیزند که بر شهیدینی هفتاد هزار کس را شفاعت کند چون در آن هر صدها همیشه کفایت



بولی تلالی بکار آمد و بهیبت غارت و قتل بر چوخت و چون براق خان از قید و خان شکست یافت  
 و خواجہ شمس الدین صاحب یوان کہ با مسعود بیگ بلوچ جو زیر براق خان کہ در تنی داشت  
 و پادشاه را بران آورد کہ جمعی از سپاہ باور از لشکر فرستاد تا فابک نامی مالشکر فرادوان  
 سپاہ بیکران کہ سیرکی برادر خناس و دار بر شیلان کہ لفظ متر و فند

بودند از آب آموید گزشتہ اش ظلم و سید و در خطہ بخارا افروخت مسعود و بیکان  
 معظم ترین بقاع بخارا بود و با کتب نفیسیه سوخت درین کرت خرابی انولایت بترسید  
 کہ در مدت ہفت سال ساکن درسی و ناختماری در ماند یار نبود انکاه قید خان مسعود  
 بدست آورده نواخت و بہ بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلد سعی نماید و بسجین کفارت  
 و درایت ریاحای متصرفہ راجع آورده استمالت داد بار و دیگر قہ الاسلام بخارا مجمع  
 اشرف و منزل علمائے از انبارالی یونینا ہزار و زبر و زہر عمارت <sup>تعمیر</sup> صورت افرو  
 است اقد و ولیای باکمال و علمای از ان ملک برخاستند کہ احاطہ سامی سامی  
 ایشان مقدور حامت چنانکہ کتاب نفحات و شحات و دیگر کتب حاوی آمنت و غرار

فایض الانوار حضرت خواجہ بزرگ خواجہ بہار علی نقی والدین نقشبند قدس سرہ  
 بر کیف مسنگی شہر مطاف و مرثیہ اکابر و صانع است و از شعرا می سرقتند و بخارا ابو عبد  
 رودکی و ظہیر الدین کتاب و ابو محمد رشیدی و عمق لولوی کلامی و یکی <sup>سپہر</sup> جوہر  
 و علی شطرنجی و علی تابدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروضی  
 و مویلدین و شہاب الدین احمد و بہار الدین کریمی و حسن شکر و امیر روحانی و  
 میاناجال و بساطی و ابوالخیر عاشق و ماسم کاپی و صادق حلوانی و فکالی و صلح

ونداشی و خواجه ابوبکر و غیره **سلف** در زمان عمومی سو فورد داشته اند که خود ایشان بومی  
 ویران شد که از آن خبر من دانه باقی نمانده و بتدریج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که  
 روی آبادی ببندد باز بنا بر استیلائی نجم ثانی حکم ایام اول گرفته چون معماری آن ملک بر  
 عبدالله خان مقرر گشت ابتدا تعمیر آن بلوک گماشت از آن زمان تا حال عمومی و آباد  
 و سلف در شب قشری نیز میگوشید چون بزبان عمول قشری یعنی نورخانه طاهران هم  
 بعد از تسلط چنگیز خان بدان مکان اطلاق شده اگر چه کم است اما ارتفاعش نیک بجمله  
 می رسد و در فصل چهارم افش در غایت حضرت و سربسرت در ماوراءالنهر طبری که باغ  
 که ایگوشید چون در قشری آنجا بسیار میباشد هر آینه بمرنگ قشری نام بر آورده و قشر  
 بر جنوبی سمرقند و آهسته تا آنجا برده و سنگ است و از فضلا و شعری آنجا صادر الا  
 محمد بن ابوبکر حسام و قلی طغاج خان و شمس الداعی الحسینی و محمد بن علی سوزنی و کاتب  
 سعد الدین سعد و ناصر و حکیم شمس الاعرج و بهائی و سعد الدین مسعود دولتیار و  
 و خواجه عصمت و فهمی بوده است **فرغانه** در کناره عمومی و آهسته  
 شیر قش کاشغر و غریش سمرقند و جنوبی کوهستان بخشان و شمالیش اگر چه پیش ازین  
 آبادانی داشته مثل مالین و الما تو و یا نگلی که در توابع آن طراز می نویسد اما امسال بواسطه  
 عبور و فرسایش کراوز یک خراب است و در واقعات باری آمده که بیروج الصخر که نزار مهر گلی  
 خوانست در فرغانه میباشد تا دیده نشد و آب سیحون که در آنجا که باب سینه است که در  
 از طرف مشرق و شمال آمده در میان آن ولایت جریان می پذیرد و از جانب شمال خنجد  
 و خاکت که حالا شهر خرموسو گردیده گذشته عاتب کسان پیرو دور یک سینه

سیکر و از فرغانه مردم نیک برخاسته اند و از بزرگان مثل شیخ محمد ساغری و شیخ احمد  
 کوشیخ سعدالدین صاحب منهاج العباد و جمیع آنکه در فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد  
 دارد و بجز پنج بجا نب جنوب و دو بطرف شمال و آنکشته از شهرهای جنوبی یکی اندجان  
 است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش در فایده صحت و محکم است و چند  
 همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ و شتی کترکان فرغانه فارسین  
 تدر و گویند در اندجان بسیار می باشد و واقعات باری آمده که در اندجان از  
 کبرخ دشتی و قیام چهار کس سیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما بوی آن  
 نیت و آشوب هم در آنجا بسیار بوی می رسد و آنعلی است که اطمینان از آن  
 مردمش تید شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبدالرحیم  
 مابین شرق و غرب اندجان واقع شده با طافت آب و هوا اطرش در بهار نهایت  
 طراوت و سرسبزی دارد و چند حدیث در شان آن شهر هم منویسند و حضرت خواج  
 قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سجری است قدس بعد سر همانا از آنجا  
 مرغنیان در غربی اندجان بهفت فرسنگی واقع است از فواکه انار و زرد آلو از آنجا  
 نیک میشود اما مردمش خلف و شت زن میباشند و بعضی که نیک می باشند  
 نهایت نیک میباشند و شیخ طهر الدین ابوالعلا که صاحب هدایه نقد است از آنجا  
 اسفزه کوستان است مابین غرب و جنوب مرغنیان بر سه فرسنگی بود و  
 های روان و کثرت باغ و بوستان چنان بر دیگر محل و مکان دارد و گوستانش بسیار  
 جنوب پارچه سنگی است که از عرض و دوگز ارتفاع که همیشه همه چیز در آنجا

میگردد مانند آئینه بدین سبب آن سنگ آئینه میگویند و از مردمش ملک الکلام سفید  
 نمند بجانب غربی اندجان واقعتا اندجان پنجم سنگ است و فواکهش خصوصا  
 آنرا بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت جصانت دارد بر شمال رویش گوشت موم  
 بمثل که فیروزه و دیگر خیزد در انکوه یافته شود و سکار گانه های نیک دارد و اما وقت استوار  
 چشم بسیار باشد تا حدیک گفته اند که گنجشک او را نولایت آشوب میشود و در میان نمند  
 و کند با و ام که هم از توابع نمند است و شتی است که همیشه در اندشت باد میوزد گویند  
 وقتی در شوی چند در اندشت رسیده اندشت با نوعی بود که ایشانرا بکنده است  
 بعد از طلب یکدیگر با درویش گفته تمامی هلاک شدند و از آن زمان تا حال آن وقت را  
 درویش می نامند از مردم نمند یکی شیخ کمال نمندی و عجبی و شهبانی است اخستی  
 در شمال رویه چون واقعت در تمام فرغانه بعد از اندجان از آن وسیع تر جایی نیست  
 و تا اندجان ز فرسنگ است و قلعه اش در کمال محکم است و استوار است و در واقعات بزرگ  
 آمده که در اخستی خمر نوره ایست که آنرا بر نوره بخار تمیز داده اند و افضل التقدیر  
 نیز الدین از آنجا است شاش که آنرا چای نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بناکت  
 نیز شهرت دارد اما امروزه بناشکنده و تا شکست معروفست اگر چه در شهرش سبب عمارت  
 و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بخار نرفته اما مضافا آتش سبب گل و لاله و افرو  
 آب و جلگانه های لطافت و نصارت دارد و خصوص لاله هفت رنگ که خاصه نولایت  
 چهل لاله تا شکند و گل سرخ بخار بین این شهر مشهور است و در آن نولایت چای است که  
 و اگر آب از بجای بر نوزون گردد و اگر بمسافت بعید بر نوزون شود اگر زکوی بخون

این شهر در شمال است و در تمام فرغانه بعد از اندجان از آن وسیع تر جایی نیست

حیض آورده در اینجا آنگونه صاعقه پدید آید که دیوار را برافیند و این سازد و ایضا چسبند  
 که مانند دیده طالمان بی آب باشد و چون اندک سجای بر روی هوا ظاهر گردد فی الفور آن  
 چشم آید چون اشک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهست کمان  
 کوه سفر گویند و در آن کوه چشمه است که آب آن لفظ باشد و درین آن کوه آهن و فیروزه  
 حاصل شود و همچنین قریب بهمان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در  
 گیرد و خاکش هر چه شویند چون صابون سفید و پاکیزه گرداند و ازین قبل خصوصاً  
 بسیار دارد و از بزرگانش حضرت خواجه عبداللہ صاحب رت قدس ستره و از علما  
 محمد بن علی بن اسمعیل قفال و فخر الاسلام ابو بکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و  
 سعید و خرنی است بر زمین سید تنویر قانون شناسان سخن نهفته ماند که چون در  
 چند از مقام خرم باور می نماند قلم از حیض با وج رسید بیوقت گاه آنست که شعبه  
 چند از بزرگان در نو آورده شود نظم چون بساط گسترده است انجم از خرم خیم  
 آوردیم ششم بزم بسیار ایم رونق ششم نیز ایم میکنیم همچون خار بخی  
 بر لب طار نامه ششمی الاقلیم است و در این قلم تعلق بطار در در و در و در  
 اسم اللہن باشد و سید این قلم مشرق بود و از دیار یا جوج و با جوج و بلاد خاتا  
 و کمال و استیاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه  
 بود بلاد فلسینا گذرد و بر جنوب صقلایه و شمال بیکل الزهره و اندلس گذرد تا  
 بحر عظیم منتهی شود و مساحت این قلم ویت استی گویند و سنگ و یک کرده است  
 و در این قلم بقولی یکصد چهارده و بقولی دو صد و چهل شصت و یک و دو کوه

و چند بحر عظیم دارد و اکثر ترکستان را این قلمرو قشده ترکستان اسم جامع است جمیع  
 بلاد ترکستان را قلمرو اول تا قلمرو شایع اکثر ایشان صحرا نشین اند و از قبایل دیگر بسیار می  
 زیادتی شجاعت و جلاوت ممتاز اند و بر جلاوت و شجاعت ایشان دلیل ازین قوی  
 تر نیست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بدین نوع در شان آنها وارد شده  
 ترک ترک را گوئیم یعنی قصه ترک نیندا و ام که قصه شما ننگند و ترکان را رومی و منی برون  
 چشمان تنگ و سینه فراغ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام  
 قرآن مجید به هند رسید آنها به بحر می پیش آمده بر زمین انداختند و چون در ترکستان رسید  
 اول سردار آنها دیده و بحال عظیم بر سر کشیده چون این خبر به عرب رسید یکی از اولیای عرب فرمود  
 که هندوان همیشه خوار و بمقدار باشند و در هیچ چشمی آنها را و قری و غرق نباشد و  
 ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند که کسی بر این نشان غالب شود چون زبان  
 اولیا زبان خداست همان حکام ظاهر شده و میشود و در جلد ثالث بحسب آیه آمده  
 که چون کشتی نوح بر کوه چودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب  
 نامزد سپرد خود یافت نمود وی عازم آن زمین شد از پذیر بزرگوار التماس نمود که او را  
 و عانی نمود که هر گاه خواهد باران بار و نوح علی نبیا و علیه السلام اسم اعظم یا  
 آسخت و ایضا آن اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو از زانی داشت و بافت بجا  
 مشرق شمال شتافته هر گاه باران خواتی بوسیله آن سنگ سحاب غایت الهی در  
 فیضان آمدی و عرب سنگ را حجر المطر و عجیان سنگ یده و ترکان جده ماش گویند  
 و حال در میان ترکان و افترکان آن عمل متعارف است از یافت بروایت مولانا ترف



علی نیرودی از شش پسر عقب ماند بدین ترتیب خزر و صقلاب روس و چین و چین و چکر  
 که او را کمال نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع اعظم یافت را یازده پسر بود شش مذکور  
 و سه دیگر خلیج و سد سان و غر و پسر بزرگترش که او را ترک و یافت اعلان گویند در منزل  
 سیلوک بجای پدر بخت شست و خرگاه و بارگاه از اختراعات او گویند و در  
 شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شور بود و کمین  
 چون لقمه را گرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان آغاز  
 نهاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و وی اول ملوک  
 گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرستاد و از وی پسر ماند و آن سقلاب خوانند  
 بعد از کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود و رفت  
 التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس دست روی سینه ملتزم برادر نهاده و  
 سقلاب از گماری هم پورت و منزل طلبیده او را نیز جواب با صواب شنید میان ایشان  
 محاربه دست داد و صقلاب منهنز شده در آن طرف اقامت نمود و بجهت شدت  
 برودت هوا در زیر زمین خانه های میساخت در آنها میگذاشتند و چین بن یافت در  
 موضعی که حالا به بلده چین شهرت دارد ساکن گشت او بدقت طبع و حدت فطن  
 و دصورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون و کشیدن ابرشیم از کرم پله و نافه از آهو  
 رفتن ابداع و اختراع کرده بفرزندان آموخت و اکثر صناعات خزر که تا غایت دریا  
 آن چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین با پسری بود که در زمان حیات پدر  
 به بله چین را با اسم خود بنا کرد و رسم بر زدن بر دستمار از او ماند و نگاری بن با

که اورا کمال نیز گویند او بعضی و شکار سیل بسیار داشته از او سپهر موجوداتی بلغار که  
 شجر بلغار سوب است و دیگری بر طاس که سمور و سنجاب و بدست آورده از پوست  
 آنها بسوسا ترتیب داده و زعم بعضی این تاریخ نوشت که در میان یونان نیز از اول  
 نگار می بین یافت اندیا چون دما چون نیز ولد کجاری است و اگر چه خان نبیره سپهری یافت  
 است و او را دو سپهر یک شکر آند که یکی با نام کرد و دیگری را مغول و از مغول شصت  
 نفر بر سر خاسنی و سروری نشستند همیشه در میان این دو جماعت نایره عداوت  
 برشته حال است که هیچ وجه آب صلح نطقان زینت و دیگر گنسنج بن یافت که با چو  
 ولایت دیگر عزین یافت که قوم غران که بدترین اقوام ترک اند از نسل او نبود  
 اصل ترک این بود که نوشته شده تواند بود که در جزیره سب با بر آمده باشند که آن اطالیه  
 در یونان گویند و در ترکستان عجایب غرایب بسیار است از جمله نقل مسکینه که در یکی از بلاد  
 وی می بود حیوانات آن کما می کارند میوه آن بهیلت خربوزه چیریت و چون آن  
 پیدا شود در طرف انگیاه او سبزها کارند و در حین دیدن سبزها سبز آن خیز که  
 شکل خربوزه است شش شود و در وی چون سبزه گوسفند ظاهر گردد و شروع در خوردن  
 گیاه نماید و بدین سبب اعضا می می ان پوست آن خربوزه بلای چون گیاه تمام شود وی نیز ناگهان  
 بریزد اول چون گوسفند همه اعضا باشد لا دنبال و در حدود ترکستان آن میست که از  
 زمین گوسفند نیز دیده روده اش از ناف او با زمین پیوسته است و بقدر تیر بر تالی در است  
 و بقدر آن از طرف سبزه می خورد و آنرا صید میکنند و میخورد و لیکن در طعم کمتر از گوشت  
 متعارف است و در یک نقش ملاحظه کرده کی او پادشاه هونان نامی ترکستان با یکدیگر خوردن

کرده با خدمت و حرم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراسم بسیار سجایم رسید که بیشتر از این  
 نمیتوانست زلفت و اهل آنم زبوم از شدت گرمای زمین می بودند و در شب ترو  
 میکردند و آفتاب آنجا بر سر چه بر تومی افکند میسخت دور آنجا جانوری چند دیدند  
 که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه  
 میدارد و چه در این کوه سنگیت که ایشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند  
 همان سنگیزه مازدین سنگیزه و سرسوی آسمان میکنند و اعمال بری و بدی می آید آنها  
 سایه میکند و باران می بارود چون مگر آوده ام یعنی شنید از آن سنگ پارایا برد  
 همه آنها را بولایت خود آورده و هرگاه به باران احتیاج می داشتند آنها را بر  
 یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانضم میساختند و چیز زبان ترکی میخوانند  
 که برف و باران می بارید و بعضی اعتقاد داشتند که سنگ جده و جده ما مثل  
 تمشیل در تاریخ مغول مذکور است که در آن ششصد و هفتاد و یک نامی است  
 این جنگل خان که بغضیلت عدل و حسان موجود است نما بود برای تخیر مملکت  
 ختامی لشکری از هزار اسباق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر باشلا همیشه بر او خود  
 معان گرد چون پادشاه نظامی باندان و آنه و قوق یافت امری خود را بالکبه سوم  
 با استقبال و قراولی آنحضرت و آن قشون قوا و خواستند که بطریق جبر که شکار زنده  
 با آن ده هزار مرد پادشاه و برند تولی سر میگشت دست و ناک لوب جسته بود  
 یا چپیان اطلبیده و با استمال حجر المطر و بهیچ باب آن امر نبود لشکر را چار و رسانیدند  
 و از آنها ویر غم و غمته رسانید تا همه کلاه باران را دور کردند و کتک پوشیدند و اولاً

و اسپان فرود نیاید آن عمل غنچه بند و که باران و اروان بارید خزر و ز برقی جهان سوز در گرفت  
 چنانکه زد دست بر دوسا عقه و ستر دست و پای شکر ختامی از کار رفت توی چون بر  
 دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برفت می آید که در جنگ فرود گرفت و بر سر  
 یورت آنها تاخت بشیر خانیان تیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و تکمیر شدند  
 لشکری چنان بعضی چنین مستاصل و نابود شد و چون این خبر به پادشاه ختامی رسید  
 آتشی عظیم برافروخت و خود را با ایل و عیال بسوخت و بان یک تدبیر آن ولایت کثرت  
 تسخیر یافت و چون قدری انحصار ترکستان بقلم رسید شمد از بعض ملک  
 آن بجزیر رسد فاریاب اسم ولایت است و عرض آن گذر نام دارد و صاحب مالک و  
 مسالک آورده که طول و عرض ولایت و می یکمزل در یکمزل است و جاهای استوار  
 بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریت بالای چاچ نیز دیک بلاد صانعون  
 و از فحول رجال آن ولایت معلم ثانی ابو نصر محمد بن محمد التری است و دیگری اسمعیل بن حامد  
 الجوهری و اسحق بن ابراهیم جندب و فخرچیم و سکون نون شهری معروف بود  
 و الحال خراب است شیخ بابا کمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ سوید از مالک اند  
 کاشغر ولایتی است در غایت نصارت و تربیت حد شمالیش کوههای منوستان از آن  
 جبال رودخانه با بجانب جنوب است و آن حدی سچاح دارد و حدی از طرفان گذشته  
 زمین قالیماق در می آید و آن طرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چاح و طرفان  
 ماهه راه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای منوستان و از کوه ارگن  
 جوقون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان میزود خانه از مشرق و بمغرب

روانست و تمامی لایت کاشغور ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبی  
 صحراست که تمام جنگل و بیابانها را یک روانست و در زمان قدیم در آن بیابانها  
 بوده که از آنجا دو شهر را نام باقیست که یکی را توب و دیگر را انگک میگفتند و با  
 در زیر یک پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعها ظاهر میشود و در این  
 صحرا شتران دشتی میباشند که آنها را صید میکنند و در الملک کاشغور در این  
 کوه غریب افتاده از آنکوه آبکه فرو می آید تمام صرف زراعت و عمارت میشود و آن  
 آب با یکی تهن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغور میگذشتند میزرا ابابکر  
 که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب آن شهر  
 دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شهر جریان می پذیرد و در کاشغور ولایت  
 موسوم بزر حسین فضل خواجگه اهل آنجا را بدان مزار اعتقاد بسیارست و در  
 محاذی آن مزار قبرست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر را ملا<sup>حظه</sup>  
 میکنند گویند در جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته و نیز اجیدر کاشغور  
 و تاریخ رشیدی آرد که علمای کاشغور هر گاه مسکه مشکل شود حقیقت نشین  
 سوراخ بگذرند و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب ابر حاشیه یا ضمن آن نوشته  
 یابند و دیگری یار کند است یار کند است که آن نیز در قدیم شهری بوده و گنجا  
 ازان یافته شده اما بتدریج رو بنحالی نهاده نزدیک بود که جوش در آن سکن  
 سازد و چند روز آن روز بوم ششمانه نهد که میزرا ابابکر را آب و هوایش موافق  
 طبع افتاده و آنرا در الملک سلطت و عمارت عالی بنا نهاد و در تمام آب جاری

در زمین و چینی شهر دارد که در زمان سیرا با یک در اصل شهر و مضامین آن دو آرزو  
 هزاران اجزای شده و ایضا بسیاری در شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی و هفت  
 و صد نام کاشغری و سایر اشجار و باغات است آثار بهتر از یاد کند جانی نیست و آتش  
 بهترین بهای آن دیار است و از عجایب آنکه اول بار که وقت زیادتی دیگر آب است  
 نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و بلندی پیدا  
 میکند و سنگ نشت و این آب بسیار یافت میشود و آن آب با این همه صفات همواره جاری  
 و گزری بر روی باران است و ملک کاشغری آب و هوای نیک دارد و بسیاری در  
 دیار نهایت کم واقع میشود و هوای سرد است و اگر چه فواکه و میوه اش فراوانست اما  
 ارتفاع آتش و غایت شدت و رحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم به چهار قسم اند  
 اول تومان که مردور عا با شدند قوم توچین که عبارت از سپاهی باشند سیم ایان و چهارم  
 ارباب سناست و چهارم و متصدیان قباغ خیر نو یاد کنند تا آنچه چون که منزل است نه  
 و اشجار و بسیار است و از آن گذشته تا ختن ده و پوز ماه است بغیر از منازل دیگر  
 آبادانی نیست و از یاد کند تا ثبت چهل کوزه غیر آب است ختن از جمله بلاد  
 مشهور است و اما امکان از آن علما بغیر دودی و اغان شکر خرنودی نامزدور  
 ختن و رودخانه است که یکی بقراه و دیگری باورنگ تاش موسوم است و سنگ  
 لشنجینی در رودخانه است که می پیوندد و در میان آن ختن سودا و معامله بسیار  
 بیشتر کریس و بزرگمیشود چه پستی را با کم و زیاد این سه جنس زنجیر کنند  
 در راهی تیر که جمعه قریب هزار آدمی از اطراف آن طرف ختن جمع گشته بدین

سودا می نمایند و در زختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن با بطل  
 بدی گیرند و اندام سابق از زختن بنجای در عرض چهارده روز زیر فتنه اند و با این نوع  
 آبادان که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بضر غمخال آمد و شد مینمودند و  
 امحال آن راه بواسطه اشام قالیاق بسته شده و راهی که این وقت متعارف است  
 منزل است و متاع آن ولایت یک کیسنگ است که بجزیر زختن و کاشغر جایی دیگر پیدا  
 میشود و ایضا سنگ آن ز سفید و گلگون که بر سر تخمه و دیده با طرف و آنکس  
 میزند و از غریبش یکی شتر صحرایی است که آنرا نوعی گرفتار کنند که آزاری باورند  
 پروار میشود و دیگر قوام است که در کوههای آن ولایت بسیار میباشند و ضرر او زیاد  
 ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیکن او تمام مهلک است  
 نیز فرحیدر تاریخ رشید آورده که وقتی از قبت بدخشان میفرم و مابیت و یک  
 کس بودیم در راه قوای را کشیم که چهار کس بسیار معاول شکسته آنرا بر آوردند و  
 بعد از آن آنجماعت جهت خود چند آنکه توانستند گوشت آن برداشتند بنورث  
 آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغر نسل افرا سیان و هاند و از آنجمله ثالوق  
 بغراخان در سفرین شرف اسلام شرف شد چون بسططت رسید تمام ولایت کاشغر  
 را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماورالنهر سلطنت بال نمود  
 و ثالوق جدیوسف قدر خاست اینجند و در شان مرو نیست که اول من اسم الله  
 و از حد و مملکت بسیار مردم بزرگ برخاند و مولانا سعد الدین کاشغری پیر حضرت  
 سولوی بجای قدس سترها از آنجمله اند مولانا جمال الدین ترکستانی و مولانا علی

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیز را در پہلوی شوهرش میجوایند و این کس  
 و نظرو ای آن کنیز را بگیرد و دوس دیگر دوست او و پسر زال چادری بر تاب او  
 گزیند و می افکند و دست دو نفر دیگری در دهانه ایشان چیدن تاب می دهند که جان از  
 بیرون می رود و بعد از گذشتن کنیز که دوس از خوشیشان با آتش گرفته در کشتی نینند  
 تا وقتی که آن مرده کشتی بهر خاکستر شود اگر باوی در آن وقت پیدا شود آتش را میبرد  
 خاکستر را ایشان سازد و آنرا بهشتی دانند و الا او را مقبول نگانمی نیند و در  
 اشقیایش بسیارند و نیز سرگاه و گوشت و پوست و نعل و قایم شود و ملک ایشان از  
 اصلاح عاجزتر می نماید که بشمشیر با یک دیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب است  
 بقصر قومی بزرگ اندو اصل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیا بر ریش و  
 نمی باشد و بلاد ایشان بکاه راه است و آن گروه را وقتی ملکی بوده از اولاد سخی بن  
 بن ماسم بن کتیا جال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی بن  
 ابیطالب را کرم الله وجهه بخارسی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه  
 ایشان نیت کدریش و راز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشتند و از عیال  
 خراج عشر بگیرد و در آن ولایت زه گاو نمیباشد و نیز میوه بعضی از ساکنان آن ملک سفید  
 از بعضی گندم گون در غایب سن جمال پادشاهان آنها را چون عمر چهل سال بگذرد  
 غل کنند یا کبند گویند عقلش ناقص شده و تدبیر پاک داری نمی تواند کرد و جمال  
 قومی از ترک و ایشان را کیاک و کیاس نیز گویند و دوست و لای ایشان از کما  
 زیاد است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و علم را نوبت می دانند و طلا



ویک قسم برای بهای شرب که همین روز شرب میخورند شادی میکنند و صحت دارند  
 و ساز میزنند و کنیزک اورا میزنند و در این ده روز کنیزک شرب میخورد و شادی میکند  
 و با نعلی علی و لعل و زره زیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را زمین کرده ببرد  
 جلوه می دهد و زخم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گفته  
 از چوب است میسازند و آن قبلا بانواع آتش می پوشانند و زخم آورده بیرون آورده  
 در میان آن قبه میگذازند و تمام دریا پیش او میریزند غلایق بسیار از مرد و  
 جمع میشوند سازای می نهند هر کجا از خوشی ان مرده قبلا طرف قبه وی است  
 میسازد و کنیزک خود را آراسته و قبلا می نویسیان مرده رفته صاحب هر قبه  
 یک تیر با وصیت دارد چون فلان شود با او از بند میگوید که صاحب و خواهی گفت  
 که من حق یاری و شرط دوستی با او بودم و همچنین تمام قبلا رفته همه با وصیت  
 میسازند چون از آنجا فلان میگذرد و وضع کرده در میان کشتی می اندازند  
 و خروسی انیز سیر بریده بکنیزک کشتی می اندازند و بعد از آن کسی که کنیزک  
 داشته شربای خود را فرش با او یک بسیار برای کف دست ایشان بخورد  
 کشتی میرود و بعد از آن مالکیانی بیست سید هفتاد سیر و اکنده در کشتی می بکنند  
 شرب خورده سخنان میگوید سه روز بیابان می آید و همچنین با کف اجتماع نماید  
 به بالای کشتی میرود و چیزی چند میزند و در آن قبه که شوهرش گذاشته اند میرود  
 شش نفر از خوشی ان نزدیک شوهرش بیرون قبه رفته در حضور مرده هر شش  
 با آن ان مجامعت میکنند چون از او حقوق یاری فلان می شود پسران که عفتا